

نیک لند

درآمدی شتابزده بر شتاب‌گرایی

ترجمه آرال

dastopaa.net

هر کسی که سعی دارد فهمش از شتاب گرایی را از کار درآورد بهتر است سریعاً انجامش دهد. سرشت چیزها این طور است. شتاب گرایی از قبل با جریان‌هایی درگیر بود که ردیابی‌شان به نظر بسیار سریع می‌رسید وقتی از چند دهه قبل رفته‌رفته خودآگاه شد. از آن زمان تا کنون کلی سرعت گرفته است.

شتاب گرایی آنقدر قدیمی هست که با موج‌هایش سربرسد، که یعنی مصرانه، یا بازگردنده. و هر بار هم چالش مبرم‌تر است. از بین پیشینی‌هایش این انتظار وجود دارد که برای پرداخت منسجم به آن بسیار کند خواهی بود. با این حال اگر پرسشی را که شتاب گرایی طرح می‌کند (بابت عجله‌ات) ناشیانه به دست بگیری، شکست می‌خوری، احتمالاً خیلی بد هم شکست بخوری. در هر صورت سخت است. (با توجه به مقاصد ما، «تو» اینجا نماینده‌ای برای حامل «عقاید بشری» هستی.)

دشوار بتوان به فشار زمان بابت خود ماهیتش فکر کرد. معمولاً درحالی‌که فرصت ژرف‌اندیشی ضرورتاً در نظر گرفته نمی‌شود، دست کم (با راست‌نمایی توان‌فرسا) با یک ثابت تاریخی و نه یک متغیر اشتباه گرفته می‌شود. اگر هرگز زمانی برای فکر کردن وجود داشته باشد، فکر می‌کنیم که این زمان هنوز وجود دارد و همواره وجود خواهد داشت. این احتمال مسلم که تخصیص زمان به تصمیم‌گیری دارد دستخوش یک فشردگی نظام‌مند می‌شود ملاحظه‌ای نادیده‌گرفته‌شده باقی می‌ماند، حتی بین آنانی که توجهی واضح و استثنایی به سرعت فزاینده‌ی تغییر دارند.

به بیانی فلسفی، مسأله‌ی عمیق شتاب / استعلاپی‌ست. شتاب افقی مطلق را توصیف می‌کند — افقی در حال نزدیکی. فکر کردن زمان می‌برد، و شتاب گرایی پیشنهاد می‌دهد که برای فکر کردن به این مسأله وقت نداریم، تازه اگر پیشاپیش وقتی نداشته باشیم. هیچ بغرنج معاصر به نحوی واقع‌گرایانه سبک‌سنگین نشده است، تا وقتی در عین حال تصدیق کرده که فرصت انجام چنین کاری سریعاً در حال نابودی‌ست.

این ظن باید باشد که اگر بحث عمومی درباره‌ی شتاب دارد آغاز می‌شود، آنگاه فقط در زمان است که می‌توان تأخیر زیادی داشت. بحران نهادی ژرفی که این موضوع را «داغ» می‌کند انفجار درونی ظرفیت تصمیم‌گیری اجتماعی را در کنه‌اش دارد. در این وهله انجام هر کاری زمان زیادی خواهد برد. پس در عوض، رخدادها به‌طور فزاینده فقط اتفاق می‌افتند. حتی کنترل‌ناپذیرتر به چشم می‌آیند، حتی در مقیاسی ترومایی. از آنجا که این پدیده‌ی پایه‌ای یک جور از کارافتادگی ترمز به نظر می‌رسد، پس شتاب گرایی دوباره سرعت می‌گیرد.

شتاب گرایی انفجار درونی فضای تصمیم را به انفجار بیرونی جهان، یعنی به مدرنیته پیوند می‌زند. پس اهمیت دارد اشاره شود که تقابل مفهومی بین انفجار درونی و انفجار بیرونی هیچ کاری برای ممانعت از جفت‌شدن (مکانیکی) واقعی‌شان نمی‌کند. تسلیحات حرارتی‌هسته‌ای روشن‌گرترین نمونه‌ها را فراهم می‌آورند. بمب هیدروژنی بمب اتمی را به‌عنوان راه‌اندازش به کار می‌گیرد. شکافت هسته‌ای امتزاج هسته‌ای را موجب می‌شود. توده‌ی امتزاج‌یافته با یک فرایند انفجاری به احتراق فرومی‌شکند (مدرنیته یک موج انفجار است).

این‌ها یعنی پیشاپیش داشتیم از سایبرنتیک حرف می‌زدیم، که (مانند شتاب‌گرایی) مصرانه، به‌صورت امواج، برمی‌گردد. تا سطح زوزه‌کشی تقویت می‌شود، و بعد به حباب بی‌معنای مد پخش و تلف می‌گردد، تا موج انفجاری بعدی سر برسد.

آموزه‌ی مبرم برای شتاب‌گرایی این بود: کارکرد یک مدار فیدبک منفی — مثل یک «تنظیم‌کننده»ی موتور بخار یا یک ترموستات — حفظ حالتی از یک سیستم در وضعیتی یکسان است. نتیجه‌اش، در زبان فرموله‌شده‌ی سایبرنتیسین‌های فلسفی فرانسوی ژیل دلوز و فلیکس گتاری، قلمروگذار است. فیدبک منفی یک فرایند را با اصلاح جریان خروجی پایدار می‌کند و این‌گونه مانع عزیمتش به فراسوی گستره‌ای محدود می‌شود. دینامیک‌ها به خدمت تثبیت گماشته می‌شوند — یک ایستایی یا حالت سطح‌بالا‌تر. تمام مدل‌های تعادلی در سیستم‌ها و فرایندهای پیچیده این‌گونه‌اند. دلوز و گتاری، برای رسیدن به روند مغایر که سرشتش با خطا، پرواز، یا گریز خودتقویت‌کننده توصیف می‌شود، لفظ زمخت اما موثر قلمروزدایی را ضرب کردند. قلمروزدایی تنها چیزی است که شتاب‌گرایی واقعا همواره درباره‌اش حرف زده است.

به بیانی اجتماعی-تاریخی، خط قلمروزدایی با سرمایه‌داری جبران‌نشده تناظر دارد. شاکله‌ی پایه‌ای — و قطعا به‌عنوان عاقبت اکیدا واقعی‌اش، شاکله‌ی عملا نصب‌شده — یک مدار فیدبک مثبت است که درونش تجاری‌سازی و صنعتی‌سازی متقابلا همدیگر را در فرایندی لگام‌گسیخته تحریک می‌کنند؛ مدرنیته‌گرادیانش را از روی همین فرایند ترسیم می‌کند. کارل مارکس و فردریش نیچه در زمره‌ی کسانی بودند که جنبه‌های مهم این روند را فهمیدند. همین‌که مدار به‌صورت پله‌به‌پله بسته یا تشدید می‌شود، یک خودآئینی یا خودکاری حتی بالاتر را نشان می‌دهد. با استحکام بیشتری خودمولد می‌شود (که صرفا همان اثر «فیدبک مثبت» است). از آنجا که این مدار به هیچ چیز ورای خودش متوسل نمی‌شود، پس ذاتا نیهیلیستی است. هیچ معنی قابل‌فهمی علاوه‌بر خودتقویت‌کنندگی ندارد. رشد می‌کند تا رشد کند. بشر میزبان موقتش است، و نه اربابش. تنها قصدش خودش است.

دلوز و گتاری در کتاب‌شان *صدا دیپ* (۱۹۷۲) «شتاب‌دادن به فرایند» را با نقل از نیچه پیش می‌نهند تا مارکس را از نو فعال کنند. گرچه چهار دهه‌ی دیگر طول خواهد کشید تا بنجامین نویز از منظر انتقادی «شتاب‌گرایی» را اساسا بنامد، اما شتاب‌گرایی در تمامیتش پیشاپیش در این کتاب وجود داشت. ارزشمند است که قطعه‌ی مربوطه را به‌طور کامل تکرار کنیم (چنان‌که در هر بحث شتاب‌گرایانه‌ی متعاقب مکررا نقل شده است):

... کدام مسیر انقلابی است؟ آیا یک مسیر وجود دارد؟ — عقب‌نشینی از بازار جهانی، چنان‌که سمیر امین به کشورهای جهان سوم پیشنهاد می‌دهد، به سمت احیای غیرعادی «راه‌حل اقتصادی» فاشیستی؟ یا باید در مسیر مخالف پیش برود؟ هنوز جلوتر برود، یعنی در مسیر حرکت بازار، در مسیر حرکت رمززدایی و قلمروزدایی؟ چون از دیدگاه نظریه و عملی با خصیصه‌ای عمیقا شیزوفرنیایی، احتمالا جریان‌ها هنوز به‌قدر کافی قلمروزدایی نشده‌اند، به‌قدر کافی رمزگشایی نشده‌اند. نه عقب‌نشینی از فرایند بلکه جلوتر رفتن، یا چنان‌که نیچه طرحش کرد «شتاب‌دادن به فرایند»: از این منظر، راستش هنوز هیچ چیز ندیده‌ایم.

نکته‌ی تحلیل سرمایه‌داری یا نیهیلیسم این است که بیش از سرمایه‌داری عمل شود. فرایند نباید نقد شود. فرایند همان نقد است، و با افزایش تدریجی‌اش خودش را به عقب تغذیه می‌کند. تنها راه پیشروی از خلال خودش است، که یعنی جلوتر رفتن.

مارکس «قطعه‌ی شتاب‌گرا»ی خاص خودش را دارد که قطعه‌ی مزبور از ضدادیپ را به نحوی قابل توجه پیشینی می‌کند. او در سخنرانی ۱۸۴۸ با عنوان «در باب مسأله‌ی تجارت آزاد» می‌گوید:

... به‌طور کلی، نظام حمایتی دوران ما محافظه‌کار است در حالی که نظام تجارت آزاد نابودگر است. تجارت آزاد ملل قدیم را درهم می‌شکند و تخصص پروتئاریا و بورژوازی را به سرحدش سوق می‌دهد. خلاصه، نظام تجارت آزاد به انقلاب اجتماعی شتاب می‌دهد. در این معنای انقلابی صرف است که آقایان من به نفع تجارت آزاد رأی می‌دهم.

در این ماتریس شتاب‌گرایانه‌ی نطفه‌ای، هیچ تمایزی نمی‌توان بین نابودی سرمایه‌داری و تشدیدش برقرار کرد. خودویرانگری سرمایه‌داری همان ماهیت سرمایه‌داری است. «نابودی خلاقه» تمامیتش است، آن‌هم صرفاً در کنار کندی‌ها، جبران‌های جزئی، یا بازداریه‌هایش. سرمایه، تمام‌عیارتر از هر «انقلاب» بیرونی ممکن، در خودش انقلاب به راه می‌اندازد و خودش را یکسره متحول می‌کند. اگر تاریخ متعاقبش این نکته را فراسوی هر پرسشی توجیه نکرده باشد، دست کم چنین توجیهی را تا حدی دیوانه‌کننده شبیه‌سازی کرده است.

در ۲۰۱۳، نیک سرنیچک و الکس ویلیامز در «مانیفستی برای یک سیاست شتاب‌گرایانه» در پی حل این دوپهلویی تحمل‌ناپذیر — و حتی «شیزوفرنیایی» — بودند که می‌خواست یک «شتاب‌گرایی دست‌چپی» خصوصاً ضدسرمایه‌دارانه را جلو بیاورد که آشکارا علیه سایه‌اش مرزبندی کرده بود، یعنی علیه «شتاب‌گرایی دست‌راستی» مشتمل‌کننده‌ی طرفدار سرمایه‌داری. این پروژه — به نحوی قابل‌پیشینی — در جان‌بخشی دوباره به مسأله‌ی شتاب‌گرایانه موفق‌تر بود تا در پالودن ایدئولوژیکش به هر طریق قابل‌تحمل. تنها با معرفی یک تمایز کاملاً ساختگی بین سرمایه‌داری و شتاب‌تکنولوژیک مدرنیستی بود که اصلاً خود مرزهایشان می‌توانست ترسیم شود. فراخوان تلویحی‌شان لنینیسمی نو بود بدون سیاست اقتصادی جدید شوروی (و با تجارب مدیریتی-فنی اتوپیایی از کمونیسم شیلی که برای توضیح مطرح شده بودند).

سرمایه، در تعریف نهایی خودش، هیچ مگر یک فاکتور اجتماعی شتاب‌دهنده‌ی انتزاعی نیست. شاکله‌ی سایبرنتیک مثبتش آنرا به منتها می‌رساند. لگام‌گسیختگی هویتش را مصرف می‌کند. هر تعین دیگر درمقام یک تضاد، به‌عنوان پرده‌ای از فرایند شدت‌یابی‌اش، دور انداخته می‌شود. وقتی هرآنچه بتواند شتاب اجتماعی-تاریخی را به‌طورمنسجم تغذیه کند ضرورتاً یا ذاتاً سرمایه خواهد بود، پس دورنمای هر «شتاب‌گرایی دست‌چپی» با رسیدن به گشتاوری جدی می‌تواند با اطمینان کنار گذاشته شود. شتاب‌گرایی به‌سادگی خودآگاهی سرمایه‌داری است، که به‌دشواری تازه شروع شده است («هنوز هیچ چیز ندیده‌ایم.»)

در زمان نوشتن این متن به نظر می‌رسد که شتاب‌گرایی دست‌چپی خودش را به عقب به سمت سیاست سوسیالیستی سنتی و اساسی کرده باشد، و مشعل شتاب‌گرایانه به نسل تازه‌ای از متفکران جوان با استعداد رسیده که یک‌جور «شتاب‌گرایی نامشروط» را پیش می‌برند (نه دست‌راستی نه دست‌چپی، بلکه نامشروط). هویت‌های آنلاین‌شان — اگر نه به هیچ طریق خلاص‌شدنی آسانی، ایده‌هایشان — را می‌توان با هشتگ عجیب #Rhetttwitter در رسانه‌های اجتماعی جستجو کرد.

وقتی زنجیره‌ی بلوک‌های مالی، لوجستیک کنترل از راه دور، نانو تکنولوژی، محاسبه‌ی کوانتوم، ژنومیک محاسبه‌ای، و واقعیت مجازی بالا می‌زنند و غرق در غلظت‌های سطح بالاتر هوش مصنوعی می‌شوند، شتاب‌گرایی هیچ جایی نخواهد رفت مگر عمیق‌تر در خودش. شتافتن با این پدیده، تا حد یک فلج‌نهادی مهلک، خود همین پدیده است. طبیعتاً — که یعنی به نحوی کاملاً اجتناب‌ناپذیر — گونه‌ی انسانی این رخداد زمینی نهایی را به صورت یک مسأله تعریف خواهد کرد. دیدنش پیشاپیش یعنی گفتن اینکه: باید کاری بکنیم. و شتاب‌گرایی فقط چنین پاسخی برایش دارد: بالاخره داری این را الان می‌گویی؟ شاید می‌بایست دست به کار شویم؟ شتاب‌گرایی در نسخه‌های سردترش، در همان‌ها که با کوشش موفق می‌شوند، دوست دارد بخندد.

Source: Nick Land, “A Quick-and-Dirty Introduction to Accelerationism”, in *A Nick Land Reader*, p.33-7